دوفصلنامه علمی
مطالعات مقارنه‌ای مذاهب اسلامی
سال دوم ـ شماره ۳ ـ پاییز و زمستان ۱۴۰۰

Scientific Biannual Journal of
Comparative Studies of Islamic Denomination
Second Year، No. 3, Fall and Winter 2021 -2022

# بررسی چگونگی و چرایی مشکلات اصحاب امامیه در تعیین اعیان و مصادیق امام

**علی آقانوری**[۱]

**تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۲۹**
**تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۱۹**

## چکیده

تاریخ شیعه در عصر حضور امامت شاهد اختلافات درون‌گروهی درعرصه‌های متعدد کلامی و سیاسی بود. با واکاوی تاریخی این اختلافات و تنازعاتی که گاهی به انشعابات درونی نیز منجر می‌شد، به‌روشنی در می‌یابیم همهٔ آنها برمحور امامت و شئون و مصادیق آن بوده است. نگارنده در این نوشتار با تکیه بر منابع کهن تاریخی و روایی و با روش تحلیلی ـ توصیفی در صدد تبیین چرایی و چگونگی آن دسته از مشکلاتی است که اصحاب امامان علیهم‌السلام دربارهٔ مصادیق وتعیین اعیان امامت و الگوهای حقیقی‌آن داشته‌اند. روشن است که بحث و بررسی دیدگاه‌های شیعیان نخستین دربارهٔ نقش و ویژگی و نیز اسباب اختلافات و نزاع‌های فرقه‌ای درمیان شیعیان مجال دیگری می‌طلبد.

**واژگان کلیدی:** امامت، امامان مصادیق امامت، اصحاب ائمه علیهم‌السلام، نص.

---

۱. دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب. aliaghanore@yahoo.com

## مقدمه

امامان شیعه علیهم‌السلام برای اثبات امامت خویش و روشن شدن مصادیق شایستهٔ آن تا آنجا که فضای سیاسی، فکری و اجتماعی اجازه می‌داد، از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌اند. ایشان با تأکید بر عنصر نص بر اعلام و اثبات برتری علمی خود بر دیگران تأکید داشتند. افزون بر اینکه آنان در ابطال مشروعیت امامت مدعیان به‌ویژه علویان (صدوق، ۱۳۵۹ق: ۲۱ ـ۳۰؛ کلینی، ۱٤۰۱ق:۲۸۵/۲) تا حدی که بستر آن فراهم بود، رسالت خویش را انجام دادند. این امر با رجوع به میراث حدیثی به‌جای‌ماندهٔ شیعی به‌روشنی اثبات می‌شود؛ تا جایی که با جمع‌بندی این احادیث می‌توان بر ده‌ها نشانه و اماره برای امامت و مصداق واقعی آن پی برد (کلینی، ۱٤۰۱ق: ۱/ ۱۹۸ – ۲۰۳ و ۲۸٤ – ۲۸٦؛ مجلسی، ۱٤۰۳ق: ۱۰٤/۲۵؛ صدوق،۱٤۰٤ق: ۱۹۲/۱؛ پورمحمدی، امامت‌پژوهی، «اعیان ائمه، جستاری در راه‌های اثبات اشخاص ائمه»: ۱۳۷/۸–۱٦٦).

از سوی دیگر، تردیدی در ضروری بودن وجود حجت خدا و امام پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از منظر اصحاب شاخص امامیه نبود. برخی از محدثان امامیه در قرن دوم با نقل روایات چندی بر این مسئله تأکید فراوان داشتند. اندیشمندان متقدم امامیه و راویان اخبار با الهام از سخنان امامان علیهم‌السلام بر این باور بودند که بنا بر سنت الهی، زمین هیچ‌گاه خالی از حجت نیست و نبودن امام و حجت، موجب ازبین‌رفتن دین خداست (مجلسی،۱٤۰۳ق:۲۳ /۲۳–٥٤). از زراره نقل شده به امام صادق علیه‌السلام گفتم: آیا امامی از دنیا می‌رود، درحالی‌که جانشینی ندارد؟ حضرت فرمود: هرگز این‌گونه نیست، گفتم: پس چگونه است؟ فرمود: اگر امام در زمین نباشد، خداوند بر خلقش غضب می‌کند و آنان را عذاب می‌نماید (همان: ۳٦). همچنین هشام بن سالم از ابی‌اسحاق همدانی روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه‌السلام در مناجات با پروردگار خود می‌خواست زمین را هیچ‌گاه از حجت خدا تهی نکند؛ چراکه سبب می‌شود حجت خدا و بیانات او باطل شود (همان: ۲۰). در واسطه‌های نقل این دست روایات ردپایی از متکلمان نظریه‌پردازی چون هشام بن حکم و فضل بن شاذان و حتی یونس بن عبدالرحمن فقیه‌مسلک به چشم نمی‌خورد؛ اما همین افراد نیز بنا بر گزارش‌های میراث حدیثی و رجالی، ازجمله رجال کشی ضرورت وجود امام را برای دیگران با مبانی کلامی و عقلی اثبات می‌کردند. وجههٔ همت هشام بن حکم بیشتر به تبیین این مسئله و نظریه‌پردازی بر محور آن بود. از دیدگاه او برطرف کردن تحیّر و اشتباهات مردم، رفع

اختلافات آنان و تبیین و تفسیر قرآن و سنت پس از رسول خداﷺ به واسطهٔ دانشی که از نیاکان خویش به ارث برده‌اند، مهم‌ترین دلایل ضروری بودن وجود امام پس از رسول خداﷺ است. وی در مناظره‌های پرشماری این دیدگاه را مطرح می‌کند و دیدگاه مخالفان امامیه را که قرآن و سنت را برای رفع اختلافات کافی می‌دانند، به چالش می‌کشد. او معتقد است به شخصی نیاز است که در هنگام تحیر در فهم کتاب و سنت به او مراجعه شود که او «امام» نامیده می‌شود (طوسی، ۱۳٤۸: ش٤۹۰ و ٤۹٤؛ مجلسی، ۱٤۰۳ق: ۱۷۱/۲۳). با این‌همه امامان علیهم‌السلام گاهی با توجه به اوضاع خاص سیاسی یا با توجه به برخی رقبای‌فکری و چه‌بسا خانوادگی، در تعیین مصداق محذوراتی داشتند.

بنابر گزارش ابوالحسن اشعری، اصحاب امامان علیهم‌السلام دربارهٔ امکان و جواز جهل به اشخاص ائمه علیهم‌السلام، اختلاف‌نظر داشته‌اند. عده‌ای همچون عبدالله بن ابی یعفور معتقد بودند شناخت مصداق امام، واجب و ضروری نیست و ممکن است معرفت امام به برخی عطا نشده باشد و باور جمعی دیگر این بوده که شناخت مصداق امام ضروری است (اشعری، ۱٤۰۵ق: ۱۱٦/۱). بنا به گزارش شهرستانی، از دیدگاه زراره و اطرافیانش، معرفت امام ضروری است و جهل به ائمه علیهم‌السلام جایز نیست (شهرستانی، ۱۳٦۳: ۱٦٦/۱). برخی از پژوهشگران نیز گفته‌اند دیدگاه هشام بن حکم و اصحاب او منطبق با نظریهٔ ابن‌ابی‌یعفور است؛ چراکه معرفت اضطراری منحصر در معرفت خداست و از دیدگاه اصحاب هشام، معارف دیگر از جمله معرفت امام ضروری نیست و با ابزار اکتساب و استدلال به دست می‌آید (منتظری، فصل‌نامه امامت پژوهی، «امامت در مدرسهٔ کلامی کوفه»: ۱۰/ ۱۲۱-۱٥٤). اصحاب ملل و نحل مانند اشعری و شهرستانی فضای اختلافات اصحاب دراین‌باره را بیش از اندازه مبهم ترسیم کرده‌اند (شهرستانی، ۱۳٦۳: ۱٤٤/۱-۱٥٤؛ اشعری، ۱٤۰٥ق: ۹۹/۱ - ۱۰۲).

## ۱. پیشینه بحث

مجادلات و رقابت‌های سیاسی ـ مذهبی برخی از علویان با امامان اثنی‌عشری علیهم‌السلام و پیروان شیعی آنها و اختلاف آنان در تعیین امام، اختلافی مبنایی و برگرفته از نوع نگاه هریک از طرفین به خاستگاه و جایگاه و ویژگی‌های رهبری و امامت بود. پس از ظهور کیسانیه، شیعیان زیدی ـ اعم از حسنی و حسینی، علوی و غیرعلوی ـ به هر دلیلی راه و رسم خود را از امامان شیعه علیهم‌السلام و پیروان خالص و عقیدتی آنها جدا کردند. عده‌ای نیز بنا بر گزارش

نوبختی و دیگران، با مشاهدهٔ اختلاف‌ها و مشاجره‌های سادات حسنی و حسینی دچار تردید شدند و گفتند بهتر است صبر کنیم تا ببینیم خود این دو شاخه بر چه کسی اتفاق‌نظر می‌کنند (اشعری قمی، ۱۳٦۱: ۷۰/۱۹ – ۷۲؛ نوبختی، ۱۳۵۵: ۵۲/۱۹)؛ پیروان دیگر ائمه علیهم‌السلام نیز در انتخاب امامان علیهم‌السلام و نوع نگاه خود به ویژگی‌های امام هم‌داستان نماندند. این دسته از پیروان و اطرافیان شیعی امامان علیهم‌السلام ـ بر خلاف گروه‌های کیسانی و زیدی ـ به تسلسل تعیین ائمه از پیش خدا و بایستگی معرفی آنها توسط امامِ پیشین فی‌الجمله اعتقاد داشتند. با این‌همه بنا بر گزارش‌های گوناگون روایی، رجالی و سراسر آثاری همچون *فرق الشیعه* نوبختی و المقالات والفرق اشعری قمی همواره پس از رحلت هر امامی با بحران تعیین امام روبه‌رو می‌شدند و گاهی در امام پیشین متوقف می‌ماندند و گاه مصادیق گوناگونی برای امامت گزینش می‌کردند (مفید، بی‌تا: ۳۰۵ –۳۲۷)؛ اما با گذشت زمان مصداق امام برای اکثریت شیعیان روشن می‌شد. خاستگاه اصلی این بحران و سردرگمی را باید در محذورات و محدودیت‌های سیاسی امامان علیهم‌السلام در معرفی و تبیین روشن ویژگی‌ها و مصادیق خاص رهبری (صدوق، ۱۳٦۳: ۹–۱۰)، صغر سن برخی از امامان علیهم‌السلام (کلینی، ۱٤۰۱ق: ۱/ ۳۲۱ – ۳۲۲ و ۳۲٤)، همچنین پراکندگی اصحاب شیعی آنان جست‌وجو کرد.

این عوامل اسباب ابهام در نصوص و محدودیت امامان علیهم‌السلام را در بیان صریح مصادیق امام و حتی در مواردی اسباب انشعاب شیعیان را فراهم کرد. بنابراین نبود نصوص بر امامت، آن‌گونه که برخی می‌گویند، مشکل آنها نبود. فضای آلوده و مبهمی که مدعیان امامت در بیت علوی ایجاد کرده بودند، نیز مزید بر علت شده بود. درست است که با توجه به مساعدت بسترهای سیاسی و اجتماعی، هریک از ائمه علیهم‌السلام تا حدودی افزون بر بیان شرایط کلی در معرفی امامت حقه، مصادیق واقعی آن را مشخص می‌کردند. محدثان شیعی نیز به این میراث توجه کافی داشته و اشارات و نصوص هریک از امامان علیهم‌السلام را برای امام بعدی برای ما گزارش کرده‌اند (کلینی، ۱٤۰۱ق: ۲۸۵/۱– ۳۳۳). تعابیر و قراین حالیه و مقالیه در خود این‌دست روایات نیز شاهد بر مدعای مورد اشاره است. برای نمونه امامان علیهم‌السلام گاهی برای تأکید بر شناخت مصداق امام بعدی، گواهانی از اصحاب می‌گرفتند یا گاه آن را مکتوب می‌کردند (همان: ۲۹۸ – ۳۱۵)؛ یا امر امامت امام را با تأکید و سوگند روشن می‌کردند؛ یا اصحاب آنان را سوگند می‌دادند که امر را روشن کنند (همان: ۲۸۰ و ۳۰۸). ازسویی اصحاب، گاهی با تأکید از امام می‌خواستند مصداق واقعی امام را روشن کنند

(همان: ۳۲۳ – ۳۲٦) و امامان علیهم‌السلام نیز گاهی آن را به زمان خاص خودش موکول می‌کردند و در مواردی در اواخر عمر امامت خود، مصداق امام بعدی را معرفی می‌کردند (همان: ۳۲۵ ـ ۳۲۸). گاهی نیز از راه‌های شناخت امام و اینکه آیا در شاخصه‌های دیگری از بنی‌هاشم و اهل‌بیت علیهم‌السلام و ازجمله عمو و دایی امکان دارد یا نه (همان: ۲۸۵ – ۲۸۸)، دو برادر و حتی گاهی نه با نام مشخص، بلکه با بیان نشانه‌هایی خاص چون دارا بودن سلاح و کتاب، فرزند بزرگ‌تر و گاه با کنایه و اشاره (همان:۲۹۷– ۳۰٤) و آن هم نه برای همگان (همان: ۳۲٤)؛ بلکه برای افراد خاص امر را روشن می‌کردند. همهٔ اینها حکایت از آن دارد که موضوع تعیین مصداق امام به آن روشنی و آسانی نبود که تکلیف همهٔ اصحاب امامیه روشن باشد و امامان علیهم‌السلام نیز گاهی به جای تعیین الگوهای مشخص، شرایط علمی ویژه‌ای را برای حقانیت امام می‌آوردند و شاید اطلاق عنوان امامیه به جای اثنی‌عشریه برای شیعیان در آن زمان، از این حیث باشد؛ ازاین‌رو وقتی ملاحظه می‌کنیم برخی از اصحاب و حتی برجستگان آنها در امر مصداق امامت متحیر می‌شدند، نه جای تعجب و نه حتی سرزنش آنهاست؛ چراکه فضای سیاسی و اجتماعی و برخی محذورات درون‌گروهی اجازهٔ چنین کاری را نمی‌داد. به گفتهٔ برخی حدیث‌پژوهان خروج از نظام امامت در آن زمان به سبب بی‌تقوایی و پیروی از هواهای نفسانی یا با هدف بدعت‌گذاری نبوده است؛ چراکه شناخت امامان اثنی‌عشر علیهم‌السلام، به گونهٔ خاص و همراه با نام آنها ـ بدان صورت که ما امروزه می‌دانیم ـ در آغاز روشن نشده بود.

اساساً شناخت و آگاهی اصحاب از امامان علیهم‌السلام و امامت آنها به مرور زمان انجام شد. صحابه و پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام در زمان امام باقر علیه‌السلام پس از آنکه معنای امامت را فهمیدند، به امامت حضرت و پدران ایشان باور یافتند، بدون آنکه اسامی و اوصاف و شمایل آنان را بشناسند. امامان علیهم‌السلام نیز تنها در هنگام ناچاری و در صورت امنیت، درخواست اصحاب را پاسخ می‌دادند؛ چراکه از جان خویش بیم داشتند و به این سبب، نصوص در این باب کم شده و هر زمان که امامی از دنیا می‌رفت یا شهید می‌شد، شیعه دربارهٔ امام پس از او اختلاف می‌کردند و نمی‌دانستند به چه کسی باید اقتدا و مراجعه کنند؛ با اینکه در میان آنها بزرگان از فقها و متکلمان و حافظان حدیث و دین وجود داشتند. اگر نزد آنان و در دسترس آنان احادیث بسیاری که ما در عهد غیبت صغری و اندکی پیش از آن داریم، وجود می‌داشت، آنان به سمت و سوی این اختلاف‌ها کشیده نمی‌شدند (بهبودی، بی‌تا:۹٤).

ازجمله شواهد اینکه برخی از کسانی که به عنوان واقفی‌گری و فطحی‌مذهب شناخته شده بودند، مورد وثوق رجالیون امامیه قرار گرفته‌اند. این حکایت از آن دارد که باورهای این افراد در عین فساد عقیده، معلول ناآگاهی و جهل به مصداق بوده و نه از روی قصد و تعمد؛ به‌ویژه اینکه بنا بر گزارش‌ها برخی از فطحیه و واقفه از انحراف خود بازگشتند؛ هرچند امامان علیهم‌السلام همان‌گونه که گذشت، کم و بیش و با توجه به شرایط، البته برای افراد خاص به تبیین جایگاه امامت و جانشین سپس از خود می‌پرداختند (کلینی، ۱٤۰۱ق: ۱/ ۲۸٦- ۳۲۹ و ۳۷۲). با این‌همه این اقدام آنان نیز در مواردی همراه با شرط افشا نشدن اسرار امامت و جلوگیری از اعلام همگانی آن بود (جعفری، ۱۳۷٤: ۳٤٤ - ۳٤۸؛ حر عاملی، ۱٤۰۳ق: ۲۸۹/۱۲). گرچه همین عدهٔ خاص نیز گاهی با افشای اسرار، اسباب دردسر خود یا امام خویش را فراهم می‌کردند (طوسی، ۱۳٤۸: ٤۷٦ – ٤۷۸ و ٤۸۸). خلاصه اینکه با همهٔ تلاش امامان علیهم‌السلام جانشین کردن امام بعدی توسط امام قبلی برای همهٔ اصحاب و پیروان شیعی ائمه علیهم‌السلام در عصر حضور ـ به‌ویژه با توجه به حساسیت‌های سیاسی و جو فشار و تقیه نیز پراکندگی اصحاب امامان علیهم‌السلام در مناطق گوناگون و دور از پیشوایان شود ـ روشن و در دسترس نبود (صدوق، ۱۳۵۹: ۷۵). آنچه بیشتر از همه روشن شده بود، ویژگی‌های کلی بود و روشن شدن و در دسترس و همگانی شدن مصادیق آن را باید از برکت تلاش‌های بعدی محدثان دانست. تصور برخی از شیعیان دربارهٔ مراد از قائم و اینکه گمان می‌کردند امام قائم یعنی امامی که به قیام و حرکت سیاسی برخیزد و حاکمیت و عدالت را برقرار کند، موجب شده بود آنان در مصداق واقعی امام بعدی دچار تردید شوند (کلینی، ۱٤۰۱ق: ۳۰۷/۱). نتایج زیان‌بار این سردرگمی میان اصحاب، موجب بحران در تعیین مصادیق واقعی امام شد.

## ۲. مواردی از اختلاف در مصادیق امامت

در اینجا با توجه به اهمیت این بحث، مواردی از این گزارش‌ها را که از یک‌سو حکایت از محدودیت امامان علیهم‌السلام در معرفی مصادیق امامت و از سوی دیگر سرگردانی اصحاب امامان علیهم‌السلام دارد، با استناد به منابع تاریخی و حدیثی پی می‌گیریم.

۲ـ۱. اختلاف در امامت امام سجاد علیه‌السلام: اشعری قمی در کتاب المقالات یکی از عوامل سرگردانی برخی از شیعیان دربارهٔ امامت امام حسین علیه‌السلام و عدول از پذیرش امامت آن

حضرت را اختلاف امام با برادرش حسن بن علی علیه‌السلام در شیوهٔ مقابله با دستگاه حکومت اموی و قیام آن حضرت و صلح امام حسن علیه‌السلام می‌داند (اشعری قمی، ۱۳۶۱: ۲۵). پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام و قیام مختار، شیعیان و حتی اصحاب خاص امام سجاد علیه‌السلام به‌ویژه با توجه به بزرگ‌تر بودن محمد بن حنفیه، در حقانیت امامت امام سجاد علیه‌السلام سرگشته بودند (همان: ۲۰– ۲۱؛ طوسی، ۱۳٤۸: ۱۲٤– ۱۲۵)؛ هرچند بنابر برخی گزارش‌ها خود محمد بن حنفیه روی خوشی به این ادعاها نشان نداد. همچنین عمر بن رباح در ابتدا قائل به امامت امام باقر علیه‌السلام بود؛ اما پس از مدتی، او با شماری از یاران خود از امامت حضرت روی‌گردان شد و دلیل آن این بود که او از امام باقر علیه‌السلام سؤالی پرسید و پاسخی دریافت کرد. پس از گذشت یک سال دوباره همان مطلب را از حضرت پرسید؛ اما پاسخی بر خلاف پاسخ سال پیش از حضرت شنید. در اینجا عمر به امام گفت: پاسخ امسال شما بر خلاف پاسخی است که سال گذشته بیان کردید. امام فرمود: این صحیح است؛ ولی پاسخ سال گذشته بر اساس تقیه صادر شد. در اینجا بود که عمر بن رباح در امامت امام باقر علیه‌السلام دچار شک و تردید شد (نوبختی، ۱۳۵۵: ٦۰؛ طوسی، ۱۳٤۸: ۲۳۷).

**۲ـ۲. اختلاف در جانشین امام صادق علیه‌السلام:** در دوران امامان دیگر علیهم‌السلام نیز ماجرا این‌گونه بود؛ برای نمونه در مواردی برخی از اصحاب از امام صادق علیه‌السلام می‌خواهند امامان را نام ببرد و آن حضرت از امام علی علیه‌السلام تا امام باقر علیه‌السلام را می‌شمارد و بدون نام‌بردن از خود و دیگر امامان بعدی، پرسش این اصحاب را دربارهٔ امامان دیگر و حتی شخص خودش به‌گونه‌ای سربسته پاسخ می‌دهد و نام امامان علیهم‌السلام را روشن نمی‌کند. (برقی، ۱٤۱۹ق: ۲۸۸/۱ – ۲۸۹؛ کلینی، ۱٤۰۱ق: ۲۸۰/۱ – ۲۸۱، ۳۳۳ و ۳۷۸ – ۳۷۹؛ صفار، ۱۳٦۲: ۱۷۵–۱۷٦) یا در مواردی از اصحاب می‌خواهد نام او را به عنوان امام آشکار نکنند (عیاشی، ۱۳٦۳: ۳۲۷/۱) و یا صرفاً به معیارهای کلی برای امامت اشاره می‌کند (کلینی، ۱٤۰۱ق: ۳۷۹/۱). این گزارش تاریخی معروف است که آن حضرت برای گمراه کردن مخالفان و خلیفهٔ عباسی، چندین نفر ازجمله منصور را به عنوان وصی خود تعیین می‌کند (کلینی، ۱٤۰۱ق: ۳۱۰/۱) که این خود از اسباب سردرگمی اصحاب در تعیین امام واقعی بود. از هشام بن سالم روایت شده که گفت: پس از وفات امام صادق علیه‌السلام من و محمد بن نعمان (مؤمن الطاق) در مدینه بودیم و مردم بر سر عبدالله بن جعفر بحث می‌کردند که او پس از پدرش امام است. پس ما بر ایشان

وارد شدیم و در مورد مسائلی از ایشان سوالاتی پرسیدیم که درست پاسخ ندادند. ما در کوچه‌های مدینه سرگردان بودیم و می‌گفتیم به سوی مرجئه، قدریه، معتزله، زیدیه و خوارج برویم، در همین حال شخصی ما را راهنمایی کرد و نزد موسی بن جعفر علیه‌السلام برد. هنگام ورود بر حضرت، ایشان فرمود: نه به سوی مرجئه و نه هم قدریه و نه به سوی معتزله، زیدیه و نه هم خوارج. چون حضرت به پرسش‌هایم پاسخ درست داد، به امامت ایشان اطمینان یافتم و جریان را به ابوجعفر احول و زراره و ابوبصیر گفتم. آنان نیز پس از دریافت پاسخ پرسش‌های خود، به امامت حضرت یقین پیدا کردند. سپس مردم به دیدار حضرت رفتند و از اطراف عبدالله پراکنده شدند. فقط گروه عمار ساباطی بر عقیدهٔ خود باقی ماند (مفید، بی‌تا: ۲۲۱/۲ – ۲۲۳؛ کلینی، ۱٤۰۱ق: ۳۵۱/۱؛ اربلی، ۱٤۰۱ق: ۳/ ۱۲– ۱٤). جالب است بدانیم این سردرگمی برای افرادی بود که امروزه از مهم‌ترین و مشهورترین اصحاب امامان علیهم‌السلام به شمار می‌آیند. با توجه به این‌گونه گزارش‌هاست که آیت‌الله شبیری زنجانی می‌گوید: خیلی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام حتی امثال زراره نمی‌دانستند که امام بعدی کیست. شرط ایمان آنها فقط این بود که به امام زمان خود و امامان قبلی ایمان داشته باشند. اشخاص ملزم به ایمان به ائمهٔ بعدی نبوده‌اند تا نام آنها را بدانند.

از گفتگوی ابوبصیر با امام صادق علیه‌السلام نیز برداشت می‌شود که او از جانشین آن حضرت آگاه نبوده است. بنا بر خبری از کلینی، ابوبصیر می‌گوید نزد آن حضرت بودم که صحبت از اوصیا پیش آمد. من به اسماعیل فرزند ایشان اشاره کردم؛ اما او فرمود چنین نیست و کار به دست خداست؛ امامان را یکی پس از دیگری می‌فرستد (کلینی، ۱٤۰۱ق: ۲۷۷/۱). علامه مجلسی دو احتمال برای منظور ابوبصیر مطرح کرده است: یکی اینکه درخواست کرده اسماعیل جزو اوصیا باشد؛ دیگر اینکه پرسیده آیا او وصی است یا نه؟ آنگاه احتمال اول را ترجیح می‌دهد (مجلسی،۱۳۷۹: ۱۸۳/۳)؛ چنان‌که ملاصالح در شرح این خبر می‌نویسد: «ابوبصیر و دیگر شیعیان تصور می‌کردند اسماعیل امام بعدی است» (مازندرانی، ۱٤۲۹: ۷۸/٦). ابوبصیر در جای دیگری نیز به امام گفته یکی از طرفداران مختار را دیدم که گفت محمد بن حنفیه امام است. امام صادق علیه‌السلام فرمود: چرا پاسخ او را ندادی؟ ابوبصیر گفت: نمی‌دانستم چه بگویم. امام فرمود: می‌گفتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی و حسنین علیهم‌السلام را وصایای پس از خود معرفی کرده است (کلینی، ۱٤۰۱ق: ۲۹۱/۱). اگر نام دوازده امام برای ابوبصیر معلوم و

در میان شیعیان مشهور بود، به آسانی می‌توانست پاسخ آن شخص را بدهد.

در خبر دیگری برید بن معاویه نقل می‌کند محمد بن مسلم به امام صادق علیه‌السلام گفت از بیماری شما آگاه شدیم و می‌ترسیم [شما را از دست بدهیم]. کاش به ما اعلام می‌کردید چه کسی جانشین شماست. بنا به این روایت، امام صادق علیه‌السلام از معرفی امام بعدی طفره رفت و فرمود: علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام عالم بود و علم به وراثت می‌رسد. عالمی از دنیا نمی‌رود؛ جز آنکه پس از او کسی هست که مانند علم او را داشته باشد (همان: ۳۷۹). تا پایان این خبر، نامی از امام بعدی برده نمی‌شود و امام در پاسخ محمد به مطالب کلی و ارائهٔ معیارهایی بسنده می‌کند.

همچنین از علی بن یقطین روایت شده است که گفت همین که حضرت صادق علیه‌السلام از دنیا رفت مردم به امامت عبدالله بن جعفر قائل شدند و اختلاف دراین‌باره واقع شد (طوسی، ۱۳٤۸: ۱٥٤– ۱٥٦/ ش ۲٥۱). تقیهٔ امامان علیهم‌السلام از دشمنان سیاسی و نیز رقیبان کلامی گاهی موجب می‌شد، امام با پاسخ دوگانه از دردسرهای خود و اصحاب خویش بکاهد که این کار موجب سردرگمی اصحاب می‌شد. برای نمونه اسحاق بن عمار صیرفی می‌گوید: نزد امام صادق علیه‌السلام به امامت اسماعیل پس از آن حضرت اشاره نمودم و امام انکار فرمود. این گزارش حکایت از آن دارد این صحابی تصور می‌کرده که اسماعیل امام است (نعمانی، ۱٤۰۳ق: ۲۲٤). در روایت دیگری آمده است: ولید بن صبیح به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: عبدالجلیل به من گفته شما اسماعیل را وصی خود قرار داده‌اید. امام این مطلب را انکار کرد و امام کاظم را به او معرفی فرمود (مجلسی، ۱٤۰۳ق: ۲۲/٤۸). با توجه به این سردرگمی‌ها و تصور برخی دربارهٔ امامت اسماعیل بود که امام صادق علیه‌السلام پس از آنکه اسماعیل از دنیا رفت، اصرار داشت شیعیان مرگ او را با اطمینان‌خاطر بپذیرند؛ زیرا تصور زنده بودن او ـ با توجه به سوابق مهدویت وی که در میان برخی از شیعیان ترویج شده بود ـ خطر پیدایش فرقهٔ جدیدی را در میان شیعه به دنبال داشت و اصرار امام صادق علیه‌السلام بر مرگ اسماعیل نیز برای جلوگیری از همین انحراف بود. زراره می‌گوید: در خانهٔ امام صادق علیه‌السلام بودم که حضرت به من دستور داد، داود بن کثیر رقی، حمران، ابوبصیر و مفضل بن عمر را پیش آن حضرت حاضر کنم. پس از آنکه این افراد حاضر شدند، پشت سر آنان افراد دیگری نیز به‌تدریج وارد شدند. پس از آنکه شمار حاضران به سی نفر رسید، امام فرمود: «ای داود! رانداز را از روی اسماعیل بردار». او رانداز را از روی اسماعیل کنار زد. امام

پرسید: ای داود! آیا او مرده است یا زنده؟ داود گفت: او مرده است. سپس حاضران به دستور امام، یکی پس از دیگری جسد او را دیدند و به مرگ وی اعتراف کردند. امام بار دیگر این کار را تکرار کرد تا اینکه اسماعیل را به گورستان آوردند و هنگامی که می‌خواستند او را در لحد بگذارند، امام افراد را واداشت تا به مرگ او شهادت دهند؛ آن‌گاه بر جانشینی موسی بن جعفر علیه‌السلام به عنوان امام پس از خود تأکید فرمود (نعمانی، ۱٤۰۳ق: ۲۲۷). شیخ مفید می‌نویسد روایت شده امام صادق علیه‌السلام در مرگ اسماعیل به‌شدت گریست و اندوه عظیمی او را فراگرفت و بدون کفش و ردا جلوی تابوت او راه افتاد و چندین بار دستور داد، تابوت را بر زمین بگذارند و هر بار صورت او را می‌گشود و به آن می‌نگریست. منظورش از این کار آن بود که حتمیت درگذشت او را که جانشین پدرش می‌دانستند، اثبات کند و درعین‌حال در حیات خود این شبهه را از میان بردارد (همان: ۳۲۸؛ مفید، بی‌تا: ۲٦۷/۱). با همهٔ اینها، گزارشگران از چندین فرقهٔ شیعی پس از آن حضرت خبر داده‌اند.

در هر صورت گزارش‌های روایی نیز بیانگر آن است که با وجود آزادی نسبی در زمان امام صادق علیه‌السلام و تلاش آن حضرت در معرفی امام بعدی، البته برای برخی از اصحاب (کلینی، ۱٤۰۱ق: ۳۰۷/۱ – ۳۱۱)، برخی دیگر از اصحاب هنوز از امام بعدی و جانشین امام خبر نداشتند. با همهٔ اینها گزارشگران از شکل‌گیری چندین فرقهٔ شیعی پس از آن حضرت خبر داده‌اند؛ برای نمونه مفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم که ابوابراهیم (موسی بن جعفر) علیه‌السلام وارد شد و او جوانی بود. امام فرمود: وصیت مرا دربارهٔ این بپذیر [و بدان که او امام است] و امر امامت او را با هرکدام از اصحابت که مورد اطمینان است، در میان بگذار. در ضمن حدیثی دیگر که راجع به امر امامت امام کاظم علیه‌السلام است، امام صادق علیه‌السلام پس از آگاه کردن فیض بن مختار از جانشین خود به وی می‌گوید: بدان که خداوند اظهار این مطلب را به کسی پیش از تو به ما اجازه نفرموده است (کلینی، ۱٤۰۱ق: ۳۰۸/۱) و برخی دیگر از اصحاب نیز از امام با تأکید می‌خواستند، مصداق امام پس از خود را روشن‌تر کند. این پدیده در زمان هریک از امامان بعدی نیز رخ نمود.

**۲ـ۳. اختلاف در جانشین امام کاظم علیه‌السلام:** این وضع در زمان موسی بن جعفر علیه‌السلام به‌گونه‌ای بود که نصر بن قابوس صحابی امام هفتم با این تعلیل که پس از امام صادق علیه‌السلام «ذهب الناس یمیناً وشمالاً» با تأکید از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌خواهد امام پس از خودش را معیّن کند (صدوق، ۱٤۰٤ق:۳۱/۱ – ٤۱). شیخ صدوق نیز درکتاب *عیون اخبار*

*الرضا*علیه‌السلام، گزارش‌هایی نقل می‌کند که گویا هریک از اصحاب با توجه به پرسش‌های آنان از امام دربارهٔ مصداق واقعی امام پس از آن حضرت چندان آگاهی روشنی نداشتند (همان). البته این امام همام تا آنجا که مقدور بود، به روشنگری امر امامت و معرفی امام شایستهٔ پس از خود پرداخت. نصوص مورد اشاره به امامت امام رضاعلیه‌السلام نیز از امامان دیگر بیشتر گزارش شده است (همان). امام کاظمعلیه‌السلام حتی برای روشن شدن جانشین خود و جلوگیری از بهانه‌سازی‌های بعدی، گواهی ده‌ها صحابی مورد وثوق را دربارهٔ جانشین پس از خود طلبید (همان: ۳۷). اقدام آن حضرت تا حدود زیادی از افتراق شیعیان پس از ایشان جلوگیری کرد. با این‌حال پس از آن حضرت نیز تاریخ شیعه شاهد ماجرای ظهور پدیدهٔ واقفی‌گری و شکل‌گیری فرقهٔ واقفیه بود. درست است که برخی از اصحاب آن بزرگوار مقهور طبع ذلت‌پذیر بشری شدند و به منظور حفظ و تصرف اموالی که به دستور آن حضرت از شیعیان گرفته بودند، از مسیر امامت حقه تخطی کردند (همان: ۱۰٤؛ طوسی، ۱۳٤۸: ش۸۷۱ و ۸۸۸)؛ اما پرواضح است که زمینهٔ فکری و اجتماعی پذیرش ادعا و بهانهٔ آنان از پیش فراهم شده بود (ناصری، ۱٤۰۹ق: ۷۹/۱ – ۱۲۷). بی‌گمان جو فشارهای سیاسی خلفا و حساسیت‌های برخی از گروه‌های داخلی، همچنین پراکندگی اصحاب شیعی آن حضرت به گونه‌ای بود که نه همهٔ اصحاب آن حضرت می‌توانستند از امر امامت و سرنوشت امام خود آگاهی روشنی به دست بیاورند و نه اینکه جرأت آن را داشتند که مثلاً در نزد کارگزاران خلیفه با این ادعا که موسی‌بن‌جعفرعلیه‌السلام امام ماست، درگذشت امام را گواهی کنند و خود را در معرض شناسایی قرار دهند. جالب توجه اینکه بنابر گزارش‌های افرادی همچون یونس بن عبدالرحمن نیز برای مدتی ـ هرچند کوتاه ـ به واقفه متمایل شده بودند و این امر فقط به خاطر آگاهی روشن نداشتن ایشان از مصداق امامت بود (همان: ۲۱۵/۲ – ۲۱۸؛ طوسی، ۱۳٤۸: ش۹٤٤) هرچه که بود، دست کم این پیامد ناگوار را داشت که حجم زیادی از انرژی و فرصت به دست آمده برای امام رضاعلیه‌السلام را که باید در راه ترویج بیشتر تفکر شیعی و میراث اهل‌بیتعلیهم‌السلام صرف کند، مصروف مبارزه با انحراف واقفیه شد. البته که هرچه زمان می‌گذشت، تجربهٔ رقیبان سیاسی و مخالفان اهل‌بیتعلیهم‌السلام نیز بیشتر می‌شد.

یزید بن سلیط می‌گوید: «به موسی بن جعفرعلیه‌السلام عرض کردم: مانند خبری که پدرت به من فرمود، شما نیز بفرمایید و مصداق امام را برایم روشن کنید. امام فرمود: آری، پدرم در

زمانی بود که مانند این زمان نبود؛ یعنی در این زمان باید تقیه کرد. به حضرت عرض کردم: هر کس به این پاسخ قناعت کند، لعنت خدا بر او باشد! حضرت خندید و سپس فرمود: ای اباعماره، من از منزلم بیرون رفتم و به فلان پسرم وصیت کردم و در ظاهر پسران دیگرم را نیز با او شریک کردم؛ ولی در باطن، تنها به او وصیت کردم. اگر امر امامت در اختیار من بود، آن را به پسرم قاسم واگذار می‌کردم که او را دوست دارم و بر او مهربانم؛ ولی این اختیار با خدای عزوجل است؛ هرکجا خواهد، قرار دهد. خبر امامت او [در خواب] از رسول خدا ﷺ به من رسیده و خود او و معاصرانش را به من نشان داده است و او نیز تا از پیغمبر ﷺ و جدم علی ؑ خبر نرسد، به کسی از ما وصیت نکند». (کلینی، ۱٤۰۱ق: ۳۱۳/۱، ح۱٤).

**۲ـ٤. اختلاف در جانشین امام رضا ؑ**: درروزگار امامت امام هشتم ؑ نیز گویا تقدیر چنین رقم خورده بود. بنا بر نقل کتاب *قرب الاسناد* هنگامی که از امام رضا ؑ دربارهٔ جانشین حضرت پرسش می‌شود، امام از دادن پاسخی روشن خودداری می‌کنند و می‌فرمایند: «اکنون وقت پاسخ به این پرسش نیست. با این‌حال در برابر درخواست سؤال‌کننده مبنی بر اینکه نباید با مشکلی که پس از پدرت دچار شدیم، روبه‌رو شویم، به وی پاسخ می‌دهد؛ بر امام لازم است که دربارهٔ امام بعدی به وقت خود حجت را تمام کند» (حمیری، ۱۹٤۸م: ۱٦٦– ۱٦۷). پس از شهادت آن حضرت نیز به‌ویژه با توجه به کودک بودن امام جواد ؑ تردیدهایی گریبان‌گیر اصحاب شده بود (کلینی، ۱٤۰۱ق: ۳۲۲/۱) و حتی نقل شده برخی از اصحاب با آن امام مناظره‌هایی داشتند و امام به آنها می‌گوید شک خودتان را دربارهٔ امامت من و کار پدرم برطرف کنید (همان: ۲۲۰). همچنین ابوجریر قمی گوید: «به امام رضا ؑ عرض کردم: «قربانت گردم، شما می‌دانید که من از همه بریده و تنها به پدرت و سپس به خودت گرویده‌ام»، آنگاه برایش سوگند یاد کردم و گفتم: «به حق رسول خدا ﷺ و حق فلان بن فلان (علی و حسن و حسین ؑ) تا به خودش رسیدم که آنچه به من خبر دهی، به احدی از مردم نمی‌گویم و از او دربارهٔ پدرش پرسیدم که آیا زنده است یا وفات کرده؟» فرمود: «به خدا وفات کرده است»، عرض کردم: «قربانت شوم! شیعیان شما روایت می‌کنند که سنت چهار پیغمبر درباره اوست»، فرمود: «سوگند به خدایی که جز او شایستهٔ پرستشی نیست، پدرم وفات یافت». عرض کردم: «غیبت یا مرگ؟» فرمود: «مرگ»، عرض کردم: «شاید از من تقیه می‌کنی؟» فرمود: «سبحان الله!» عرض

کردم: «به شما وصیت کرده است؟» فرمود: «آری»، عرض کردم: «کسی را با شما در وصیت شریک کرد؟» فرمود: «نه». عرض کردم: «هیچ‌یک از برادرانت امام شما هست؟» فرمود: «نه». عرض کردم: «پس شما امامید؟» فرمود: «آری» (همان: ۳۸۰). پس از شهادت آن حضرت نیز امامیه با توجه به سن کم امام جواد علیه‌السلام دچار ابهام در امامت آن حضرت شدند و عده‌ای از امامت وی برای شیعیان سر باز زدند و امامتش را به پس از بلوغ ایشان موکول کردند (اشعری قمی، ۱۳۶۱: ۹۷) و برخی نیز در چگونگی ـ و سرچشمهٔ علم آن حضرت چون و چراهایی کردند که در جای خود اشاره می‌کنیم. چنان‌که ملاحظه می‌شود، در این احادیث که نمونه‌های آن زیاد است، نه‌تنها مصداق امام برای برخی از اصحاب برجستهٔ امامان علیهم‌السلام روشن نبود؛ بلکه امامان علیهم‌السلام نیز از معرفی روشن آن برای همگان تفره می‌رفتند و برای آنان که بیان می‌کردند نیز به پنهان داشتن این موضوع گوشزد می‌کردند.

**۲ـ۵. اختلاف در جانشین امام عسکری علیه‌السلام:** علی بن عمرو عطار گوید: خدمت حضرت ابوالحسن عسکری [امام دهم] علیه‌السلام رسیدم و هنوز پسرش ابوجعفر (محمد) زنده بود و من گمان می‌کردم او امام است. عرض کردم [قربانت شوم!] کدام‌یک از پسرانت را امام بدانم؟ فرمود: «تا امر من به شما نرسد، هیچ‌یک را امام ندانید». عطار گوید: پس از مدتی دوباره به حضرت نوشتم: «امر امامت متعلق به کیست؟» حضرت برایم نوشت: «متعلق به پسر بزرگ‌ترم» و ابومحمد بزرگ‌تر از ابوجعفر بود (کلینی، ۱٤۰۱ق: ۳۲٦/۱، ح۷). بنا بر گزارشی دیگر آن حضرت از تحیر شیعیان دربارهٔ خودش اظهار ناراحتی می‌کند و می‌فرماید: «آن آزاری را که من به خاطر تردید اصحابم دربارهٔ امامت خویش دیدم، هیچ‌یک از امامان قبلی ندید» (صدوق، ۱۳۵۹: ۲۲۲). پس از رحلت آن حضرت بود که باز برخی از اصحاب به برادرش جعفر متمایل شدند و توجیه آنها این بود که امام هادی علیه‌السلام به امامت او وصیت کرده و اشعری قمی از این گروه با عنوان «جعفریه الخلص» یاد می‌کند (اشعری، ۱۳٦۱: ۱۰۱). بحران در تعیین و شناخت مصداق واقعی امامت پس از رحلت امام حسن عسکری علیه‌السلام به اوج خود رسید؛ تا جایی که برخی از اصحاب امامیه، اصل وجود امام پس از آن حضرت را انکار کردند (کلینی، ۱٤۰۱ق: ۳۳۷/۱). در برخی گزارش‌های حدیثی از این مهم به «حیرت» تعبیر شده است (همان: ۳۳۹). البته این حیرت به‌ویژه با توجه به جو خفقان شدید و حساسیت‌های سیاسی، طبیعی نیز بود و حتی پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام از بردن نام جانشین آن حضرت و آگاهی از مکان او منع شده بودند (همان: ۳۳۰ – ۳۳۳). درست است

که امامان قبلی، پیش از آن زمینه‌های پذیرش غیبت امام را فراهم کرده بودند (همان: ۳۳۵ – ۳٤۳)؛ اما با ملاحظهٔ تعابیر همان روایاتی که به این منظور صادر شده بود نیز در می‌یابیم که امامان علیهم‌السلام در معرفی مصداق امام به‌گونه‌ای که برای همگان دریافتنی باشد، محذوراتی داشتند؛ ازاین‌رو بیشترین اختلافات دربارهٔ امام و امامت پس از رحلت ایشان گزارش شده است (اشعری قمی: ۱۳٦۱: ۱۰۲–۱۱٦؛ نوبختی، ۱۳۵۵: ۹٦؛ شهرستانی، ۱۳٦۳: ۱۵۲/۱ – ۱۵۳).

## نتیجه‌گیری

مجادلات و رقابت‌های سیاسی ـ مذهبی برخی از علویان با امامان اثنی‌عشری علیهم‌السلام و پیروان شیعی آنها و اختلاف آنان در تعیین امام و وظایف و کارکرد آن، اختلافی مبنایی و برگرفته از نوع نگاه هریک از طرفین به خاستگاه و جایگاه و ویژگی‌های رهبری و امامت بود. پس از ظهور کیسانیه، شیعیان زیدی ـ اعم از حسنی و حسینی، علوی و غیرعلوی ـ به هر دلیلی راه و رسم خود را از امامان شیعه علیهم‌السلام و پیروان خالص و عقیدتی آنها جدا کردند. عده‌ای نیز بنا بر گزارش نوبختی و دیگران، با مشاهدهٔ اختلاف و مشاجره‌های سادات حسنی و حسینی دچار تردید شدند و گفتند بهتر است صبر کنیم تا ببینیم خود این دو شاخه بر چه کسی اتفاق‌نظر می‌کنند؛ آرزویی که هیچ‌گاه برآورده نشد. با این‌حال دیگر پیروان ائمه علیهم‌السلام نیز در انتخاب امامان علیهم‌السلام و نوع نگاه خود به ویژگی‌های امام هم‌داستان نماندند. درست است که این دسته از پیروان و اطرافیان شیعی امامان علیهم‌السلام ـ بر خلاف گروه‌های کیسانی و زیدی ـ به تسلسل، تعیین امامان علیهم‌السلام از پیش خدا و بایستگی معرفی آنها توسط امامِ پیشین اعتقاد داشتند. با این‌همه بنا بر گزارش‌های متکلمان و ملل و نحل‌نگاران شیعی همواره و پس از درگذشت هر امامی به دلایل گوناگونی با بحران تعیین امام روبه‌رو می‌شدند و به تبع آن، مصادیق مختلفی را برای امامت گزینش می‌کردند و میان اصحاب امامان علیهم‌السلام مجادلاتی در باب مصداق و کارکرد امام رخ می‌نمود (این مهم در *فرق الشیعه* نوبختی، قمی و الفصول المختاره شیخ مفید به تفصیل گزارش شده است). به استثنای افراد غالی که مدعیات آنها فراتر از موضوع امام و امامت بود، شکل‌گیری گروه‌های از بین‌رفته یا باقیمانده‌ای چون، ناووسیه، اسماعیلیه، واقفیه و قطعیه را باید با توجه به چنین عاملی مورد توجه قرار داد. هرچند همهٔ موارد اختلافی را نمی‌توان الزاماً به معنای اختلاف فرقه‌ای دانست.

## فهرست منابع

### کتاب‌ها


۱. اربلی، علی بن عیسی (۱۴۰۱ق)، *کشف الغمة في معرفة الائمة*، بیروت: دار الکتاب الاسلامی.
۲. اشعری قمی، سعد بن عبدالله (۱۳۶۱)، *المقالات والفرق*، مقدمه و تصحیح: محمدجواد مشکور، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. اشعری، ابوالحسن (۱۴۰۵ق)، *مقالات الاسلامیین واختلاف المصلین*، تحقیق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بی‌چا، بی‌جا.
۴. برقی احمد بن محمد بن خالد (۱۴۱۹ق)، *رجال البرقی*، تحقیق: جواد القیومی الاصفهانی، قم: نشر القیوم.
۵. بهبودی، محمد باقر (بی‌تا)، *معرفة الحدیث*، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
۶. جعفری، حسین (۱۳۷۴)، *تشیع در مسیر تاریخ*، ترجمه: سیدمحمدتقی آیت‌الهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۷. حر عاملی، محمد بن حسین (۱۴۰۳ق)، *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، تحقیق: عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۸. حمیری، ابی‌سعید بن نشوان (۱۹۴۸م)، *الحور العین*، تحقیق و مقدمه: کمال مصطفی و محمد زاهد الکوثری، قاهره: مکتبة الخانجی.
۹. شهرستانی، عبدالکریم (۱۳۶۳)، *الملل و النحل*، قاهره: مکتبة التوفیقیة.
۱۰. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی (۱۳۵۹ق)، *کمال الدین وتمام النعمه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۱. _____ (۱۴۰۴ق)، *عیون اخبار الرضا* علیه‌السلام، مقدمه و پاورقی: حسین اعلمی، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۱۲. _____ (۱۳۶۳)، *الامامه والتبصره من الحیره*، بی‌جا: مدرسة الامام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه.
۱۳. صفار، ابوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ (۱۳۶۲)، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد* صلی‌الله‌علیه‌وآله، تصحیح و تعلیق: میرزا محسن کوچه‌باغی التبریزی، قم: منشورات مکتبة آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی.
۱۴. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۴۸)، *اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)*، مقدمه: حسن مصطفوی، مشهد: دانشگاه مشهد، دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی.
۱۵. عطاردی، عزیزالله (۱۳۹۰)، *مسند الامام الکاظم* علیه‌السلام، تهران: نشر عطارد.
۱۶. عیاشی، ابی‌نصر محمد بن مسعود (۱۳۶۳)، *تفسیر العیاشی*، تصحیح: هاشم رسولی محلاتی، تهران: مکتبة العلمیة الاسلامیة.

۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۱ق)، *اصول الکافی*، تصحیح و تعلیق: علی‌اکبر غفاری، بیروت: دار صعب.
۱۸. مازندرانی، ملاصالح، (۱۴۲۹)، شرح اصول الکافی، تحقیق: سید علی عاشور، بیروت: دارإحیاء التراث العربی.
۱۹. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۰. _____ (۱۳۷۹)، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل‌الرسول*، تحقیق: سید هاشم رسولی، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۲۱. مفید، محمد بن نعمان (بی‌تا)، *الارشاد*، ترجمه: سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: انتشارات الاسلامیه.
۲۲. ناصری، ریاض محمد حبیب، (۱۴۰۹ق) *الواقفیة، دراسة تحلیلیه*. الجزء الأول، مشهد: المؤتمر العالمی للامام الرضا علیه السلام.
۲۳. نعمانی، ابن‌ابی‌زینب محمد بن ابراهیم، (۱۴۰۳ق)، *الغیبه*، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۲۴. نوبختی، حسن بن موسی (۱۳۵۵)، *فرق الشیعه*، نجف اشرف: مکتبة المرتضویه.

**مقالات**

۱. پورمحمدی، نعیمه (۱۳۹۱ش)، اعیان ائمه؛ جستاری در راه‌های اثبات اشخاص ائمه، امامت‌پژوهی: ۱۳۷/۸-۱۶۶.
۲. منتظری، محمد (۱۳۹۲ش)، امامت در مدرسهٔ کلامی کوفه، فصلنامه امامت‌پژوهی: ۱۰/ ۱۲۱-۱۵۴.